



## فلسفه ی فقه و بررسی مقاله فقه در ترازو

فلسفه و کلام :: نشریه کلام اسلامی :: بهار ۱۳۸۰ - شماره ۳۷ (ISC)

صفحات : از ۹۷ تا ۱۱۱

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/14233>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۹/۱۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابراین، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



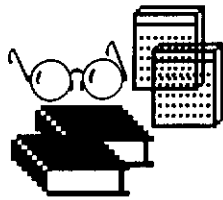
- بررسی مواد ۱۱۰۴ و ۱۱۷۸ قانون مدنی ایران در خصوص تربیت اولاد از دیدگاه فقه و حقوق با مطالعه ی تطبیقی
- «بررسی تطبیقی قاعده ی ملازمه میان احکام عقلی و احکام شرعی در فقه امامیه و عامه»
- گذر ایدئالیسم یقینی از فلسفه یونان به اندیشه اسلامی؛ (بررسی تاثیر ایدئالیسم یقینی بر تعریف علم و حجیت خبر در فقه و کلام)
- معرفی کتاب: بررسی و شرح مهم ترین نظریه های زیباشناسی در «مبانی فلسفه ی هنر»
- بازتاب: تأملی در سخنان حجت الاسلام و المسلمین میرباقری در شماره ی ۴۸ و ۴۹ سوره ی اندیشه با عنوان «بررسی جایگاه فلسفه ی اسلامی در انقلاب اسلامی»
- چکیده مقاله انگلیسی به فارسی: بررسی و ریشه یابی مفهوم استعلا در فلسفه ملا صدرا و هایدگر
- مقاله: بررسی ابعاد فنی و اقتصادی قرارداد توسعه ی میدان نفتی رمیل در عراق (واگذار شده در دور اول مناقصات نفتی)
- مقالات فارسی: نقد و بررسی جایگاه علیت نفس در فلسفه ی جورج بارکلی
- بررسی تاثیر برنامه ی آموزش «فلسفه و کودک» بر پرورش توانایی حل مسئله در دانش آموزان پایه سوم ابتدایی
- بررسی اعتبار و کارایی قاعده ی ملازمه در فقه و حقوق

# فلسفه‌ی فقه

و

## بررسی مقاله‌ی

### فقه در ترازو



عنوان نمونه :

واژه «فلسفه» به صورت مفرد، وبدون پسوند در معنی «هستی شناسی» به کار می‌رود، ولی آنگاه که با پسوندی مثلاً مانند واژه «تاریخ» همراه گشت، به اقتضای هر موردی، مفهوم دیگر به خود می‌گیرد. مثلاً: تاریخ دانشی است که دربارهٔ حوادث و رویدادهای جهان وعلل و نتایج آن، به صورت مقطعی سخن می‌گوید در حالی که «فلسفه تاریخ» قوانین کلی حاکم بر تاریخ را مورد بررسی قرار می‌دهد.

بحث در اینکه چرا در نبرد «بدر» ، مسلمانان پیروز و مشرکان شکست خوردند يك بحث تاریخی است در حالی که بحث دربارهٔ قانونمند بودن تاریخ، از آن فلسفه تاریخ است یا بحث دربارهٔ محرك تاریخ و این که آیا محرك واحد (اقتصاد) است یا متعدد از مباحث «فلسفه تاریخ» به شمار می‌رود.

عین این سخن در فقه و فلسفه فقه حاکم است .

اگر مورخ، به تاریخ به صورت جزئی و مقطعی می‌نگرد، محققان فلسفه تاریخ، موضوع (تاریخ جهان) را به صورت کلی و يك جا مطرح می‌کنند آنگاه در عوارض و احکام آن گفتگو می‌نمایند. به

فقه دربارهٔ «احکام فعل مکلف» سخن می‌گوید و حلال و حرامها را مشخص می‌سازد و به مرزبندی تلاشهای انسان می‌پردازد، در حالی که «فلسفه فقه»

زایده‌ی تضارب افکار می‌دانیم. اینک به نوعی به تحلیل این نقدها تحت عنوان پرسش‌ها و پاسخ‌ها می‌پردازیم:

### سؤال یکم

علم فقه از آن نظر که يك علم بشری است همواره ناقص است و امکان تکامل بیشتر را دارد نه فقط تحقیقات درون فقهی بلکه تحولات علم اصول می‌تواند علم فقه را شدیداً متحول کند و لذا ادعای کمال برای آن بی‌وجه است.

### پاسخ

در این سؤال، به دو مطلب اشاره شده است:

۱. فقه دانش بشری است.
۲. فقه دانش کامل نیست.

اینک به تحلیل هر دو می‌پردازیم:

اگر مقصود از «فقه» که آن را دانش بشری خوانده، کتاب‌های فقهی است، مسلماً کتاب‌های فقهی عصاره‌ی تفکر فقیهان عالی‌مقام در کتاب و سنت و دیگر مصادر فقه است، و اگر مقصود مصادر

درباره‌ی مبادی تصویری و مبادی تصدیقی و غایت و ویژگی‌های آن سخن می‌گوید.

اگر فقیه در فقه به خُردنگری می‌پردازد و مسایل را تك تك بررسی می‌کند محققان فلسفه‌ی فقه به «کل‌نگری» پرداخته و مجموع فقه را که احکام الهی است مورد بررسی قرار می‌دهند و احکام آن را به واقعی و ثانوی، تکلیفی و وضعی، تقسیم می‌کنند و جایگاه احکام ثابت و متغیر را روشن می‌سازند و رابطه‌ی فقه را با دیگر علوم بیان می‌کنند.

بنابراین «فلسفه‌ی فقه» يك علم نوپایی است که باید در حوزه‌های فقهی تدریس شود هر چند قسمتی از مباحث آن به صورت متفرق در اصول و یا دیگر دانش‌های حوزوی مورد بررسی قرار گرفته است.

اخیراً یکی از نویسندگان عزیز در نشریه‌ی کیان شماره ۴۶ به بیان ویژگی‌های فقه اسلامی پرداخته که لحن سخن، حالت نقد و انتقاد دارد.

ما از این نقدها، استقبال می‌کنیم و نقد را مایه‌ی تکامل دانسته و حقیقت را

ما مدعی کمال دین هستیم نه کمال فقه، و کمال دین می‌تواند فقه را در هر دوره‌ی به حدّ کمال برساند و اگر فقه دوره معینی، به خاطر نا‌آشنایی با روی‌دادهای دوره‌آینده توانایی پاسخ‌گویی نداشته باشد ولی فقه دوره بعد با استمداد از کتاب و سنت توانایی پاسخ‌گویی دارد.

کسانی که با فقه اسلامی آشنا هستند می‌دانند شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ.ق) بزرگترین فقیه دوران خود بوده، ولی مسلماً کتاب بزرگ فقهی او به نام «المبسوط» همگام با جواهر نیست، در عین حال صاحب جواهر (م ۱۳۶۶) خود را تلمیذ شیخ طوسی می‌داند، اما این فقه به مرور زمان در سایه‌ی تدبیر و تفکر در کتاب و سنت پیش رفته است

### سؤال دوم

علم فقه علمی دنباله روست؛ یعنی جامعه ساز و طراح و برنامه ریز نیست، بلکه وقتی جامعه ساخته شد و شکل و صبغه خاص به خود گرفت، فقه احکام آن را صادر می‌کند. فقیهان نه توسعه آوردند، نه بیمه، نه انتخابات، نه تفکیک قوا، نه

فقه و منابع آن است مسلماً کتاب و سنت، از میان مصادر فقه، وحی الهی است و ارتباطی به دانش بشری ندارد.

سخن از نقص و کمال در فقه دو معنی دارد.

هرگاه مقصود این است که فقه کنونی پاسخ‌گوی روی‌دادهای امروز نیست، این سخن گفتار کسانی است که باب اجتهاد را مسدود می‌دانند، مسلماً چنین فقهی از پاسخ‌گویی به احکام حوادث جدید، ناتوان است. ولی کسانی که باب اجتهاد را مفتوح می‌دانند فقه را بر پاسخ‌گویی بر تمام نیازهای امروز بشرقادر و توانا می‌دانند، در این صورت نقص در آن معنی ندارد.

و اگر مقصود این است که فقه کنونی با تفکر محدود، توانایی پاسخ‌گویی به سؤالات يك قرن بعد را ندارد چون هنوز از موضوعاتی که قرن بعد مطرح می‌شود، آگاه نیست. این سخن صحیح است ولی عیب فقه نیست؛ زیرا فقه در قرن آینده در پرتو غنای کتاب و سنت، قادر بر پاسخ‌گویی هست هم‌چنان که تاکنون نیز چنین بوده است.

بردگی را لغو کردند و نه نظام ارباب رعیتی را ... بل در مقابل همه‌ی اینها موضع‌گیری کردند. و رفته رفته با اکره به آنها رضایت دادند.

يك چنین انتقاد از فقه انتقاد نیست بلکه نشانه‌ی پویایی ذاتی اوست که در تبیین حکم هیچ موضوعی عاجز و ناتوان نمی‌باشد.

## پاسخ

این سؤال به دو مسأله بر می‌گردد:

۱. فقه علم دنباله رو است.

۲. فقه جامعه‌ساز و برنامه ریز

نیست.

گفتار نخست به يك معنا صحیح

است؛ یعنی فقه حکم هر موضوعی که در

زندگی رخ دهد بیان می‌کند.

و به دیگر سخن: فقه موضوع ساز

نیست، موضوع را جامعه و طبیعت

می‌سازد، ولی پس از پیدایش، فقه حکم

آن را بیان می‌کند، و فقه اسلامی بیش از این

نیز ادعا ندارد، روزگاری بود از «بیمه»

خبری نبود ولی آنگاه که در جامعه پدید

آمد، فقیه در پرتو اجتهاد و تدبّر در منابع

فقهی حکم آن را صادر کرد.

در گذشته خرید و فروش «امتیاز»

وجود نداشت، ولی آنگاه که در جامعه

پدید آمد، فقه حکم آن را بیان کرد.

نظر مخدوش است:

أولاً: معترض فقط به مسایل حلال و

حلال توجه کرده؛ ولی از آداب و سنتی که

در اسلام در ابواب مختلف وجود دارد و

همگی برنامه‌ساز است، یعنی به نوعی به

بشر الگو می‌دهد که چگونه زندگی کند،

غفلت ورزیده است. بخش اعظم روایات

کتاب عشرت (وسائل الشیعة: ج هشتم). جنبه‌ی

برنامه‌سازی دارد.

ثانیاً: انتظار برنامه‌سازی از فقه

بسان انتظار حل مشکلات فیزیک از

شیمی است، و این يك انتظار بی‌جا

است.

اسلام برای این نیامده است که

کلیه‌ی افکار و اندیشه‌ها را تعطیل کند، و

خود یگانه تاز میدان زندگی باشد و تکلیف

همه چیز را تعیین کند، بلکه اسلام،

جامعه را به تفکر و اندیشه و شور و مشورت

در امور دعوت کرده است آن‌گاه خود

نگهبان برنامه ریزی می باشد، و مشروع آن را از نامشروع مشخص می کند.

اصولاً رمز خاتمیت در این است که در دعوت خود، به کلیات اکتفا کند، جزئیات را به مقتضیات زمان واگذار کند. و اگر از روز نخست برنامه ریزی می کرد مسلماً این برنامه ریزی با تمام چهره های زندگی منطبق نمی گشت.

آنچه معترض در پایان سخنانش به فقیهان نسبت می دهد که فقها درباره ی «بردگی» و نظام ارباب رعیتی موضع گرفته اند، سخن بی پایه است. اسلام یکی از موارد زکات، را آزاد کردن بردگان قرار داد ه است، علاوه بر آن که آزاد کردن بردگان را، کفاره گناهان می داند و اگر فقیهان اسلام در برخی از موارد، مانع برخی از اصلاحات ظاهری شدند، چون می دانستند که ظاهر حرکت، با باطن آن، مغایر است، مثلاً هدف از تقسیم اراضی در ایران، ضربه زدن بر کشاورزی است تا کشور به طور کامل به غرب وابسته گردد هم چنان که شد. مدیریت های سنتی نبود گردید، و مدیریت جدید جای گزین آن نگشت، مهاجرت به شهرها و ترک کشاورزی آغاز گردید.

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

در سال ۱۳۳۸ که زمزمه ی اصلاحات ارضی آغاز گردید، و مرحوم آیت الله بروجردی مانع اجرای آن گردید، نگارنده خود از حضرت امام شنیده که فرمود: «شاه می خواهد فلاح مملکت را از بین ببرد، هدف، اصلاحات نیست». بنابراین، فقها در طول تاریخ با هر چه ظلم و حرام است مخالفت کرده و از حریم ها دفاع کرده اند.

### سؤال سوم

علم فقه همچون علم حقوق، علمی است حیلت آموز و همین، خصلت شدیداً دنیوی آن را نشان می دهد.

### پاسخ

این نوع ویژگی به دو امر بر می گردد:

الف: فقه، علم دنیوی است.

ب: فقه، حیلت آموز است.

هرگاه مقصود از خصلت نخست

این است که فقه به زندگی مردم در این

می‌دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید».

فقها در کلیه‌ی اعمال عبادی و قربی قصدِ قربت را روح عبادت می‌دانند و عمل منهای آن را، عمل بیهوده می‌شمارند. و ما در تحلیل سؤال چهارم بیشتر در این باره سخن خواهیم گفت.

درباره‌ی ویژگی دوم که می‌گوید: «فقه حیلت آموز است» یادآور می‌شویم که وی فقه شیعی را با فقه بعضی از مذاهب یکسان گرفته است، در منابع فقهی ابوحنیفه و امثال او، اصلی به نام «فتح الذرایع» تأسیس شده که مورد پذیرش فقهای شیعه امامیه و گروهی از اهل سنت نیست، این گروه از طریق حیل‌های به ظاهر شرعی، بخشی از حرام‌ها را حلال می‌نمایند در حالی که فقهای دیگر به اصل دیگری به نام «سدّ الذرایع» معتقدند.

فقه امامی می‌گوید: هرگاه فرار از حکم را خود شرع معین کرده باشد مورد پذیرش است، مثلاً می‌گوید: انسان حاضر در بلد باید روزه بگیرد ولی همان شرع با انشای سفر، اجازه‌ی افطار می‌دهد، و مکلف را بین اقامت در بلد و

جهان نظارت دارد، مسلماً فقه دارای چنین ویژگی است و این یکی از افتخارات فقه است، و اگر فقه فاقد این ویژگی بود، اسلام به صورت رهبانیت و دیرنشینی در می‌آمد.

و اگر مقصود این است که فقه فقط با دنیای مردم سر و کار دارد و به مسایل روانی و تربیتی و تزکیه‌ی نفوس نمی‌پردازد، این سخن بسیار نادرست است. فقه بر بخش‌های چهارگانه تقسیم می‌شود، که یک بخش آن عبادات است، و در صحت آن قصد قربت و دوری از ریا و قیام برای خدا شرط است.

انگیزه‌ی یک فرد مسلمان در وضو، غسل، نماز، زکات، جهاد و حج باید خدا باشد، در این صورت چگونه می‌توان گفت که فقه ناظر به دنیا است، نوافل لیلیه و بسیاری از اعمال مستحب که در فقه وارد است همه و همه جنبه‌ی اخروی و معنوی دارند. اساس فقه را این آیه مبارکه تشکیل می‌دهد:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادِي﴾ (سبأ/ ۴۶).

«بگو من فقط به شما یک اندرز



﴿وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعاً وَيَوْمَ لَا يَقْتُولُونَ لِأَتْيَاهُمْ كَذَلِكَ تَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾  
(آل عمران/ ۱۶۳).

«و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود، از ایشان، جويا شود، آنگاه که به (حکم) روز شنبه تجاوز می‌کردند، آنگاه که روز شنبه آنان ماهی‌هایشان روی آب می‌آمدند، و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی‌آمدند، این گونه ما آنان را به سبب آن که نافرمانی می‌کردند، می‌آزمودیم».

حضرت امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ کلیه ی حیل شرعی را باطل دانسته و آنها را بی ارزش اعلام کرده‌اند.

حالا چگونه چنین حکمی را بر فقه نسبت می‌دهند جای تعجب است. اگر برخی از فقیهان در مورد بعضی از مسایل به تفکر پرداخته‌اند - نعوذ بالله - هدف حیل گری نبوده بلکه می‌خواستند که مشکلات روزانه مردم را که ناشی از وابستگی اقتصاد کشور، به غرب است، برطرف کنند، و با افزودن شرایطی و با کم کردن برخی، موضوع مورد ابتلاء را تحت

سفر مخیر می‌سازد این نوع حیل‌ها از آن خود شرع است نه از آن فقه، و حق این است که نباید آن را حیل‌ی شرعی نامید، زیرا حاضر و مسافر دو موضوع مختلف و دو حکم جداگانه دارند.

گرایش به حیل‌ت از خصایص یهود است که با حیل‌های خاص، شانه از زیر احکام خالی می‌کردند و قرآن مجید سرگذشت آنان را در سوره ی اعراف، آیه ی ۱۶۳ به بعد بیان کرده است. خدا برای امتحان یهود شکار در روز شنبه را ممنوع ساخت و اتفاقاً شرایط حاکم بر دریا به گونه‌ای بود که امواج آب، روزهای شنبه ماهیان عظیمی را به ساحل سوق می‌داد ولی در غیر شنبه از چنین ماهیان خبری نبود، آنان در این مورد به حیل‌گری پرداخته و به جزای حیل خود رسیدند. جدول‌هایی در کنار دریا کنده، آنگاه که آب حالت مد به خود می‌گرفت جدول‌ها مملو از ماهی و آب می‌شد، به هنگام «جزر» راه جدول‌ها را که به دریا منتهی می‌گشت می‌بستند روز یکشنبه به شکار ماهی می‌پرداختند. همین امر سبب شد که عذاب الهی فرود آید و لباس انسانیت از تن آنان برکند. قرآن می‌فرماید:

عنوان دیگر قرار دهند.

دارد.

امروز مسأله‌ی مضاربه، توانسته برخی از مشکلات مسایل مربوط به ربا را حل کند ولی مشروط بر این که طرفین جدّاً به آن تن در دهند و ماهیت مضاربه را با واقعیت رباخواری مغایر است. اسلام مضاربه حلال و ربا را تحریم کرده است. بنابراین، روشن نیست که معترض بر اساس چه معیاری، چنین حکمی صادر کرده است.

درباره مطلب نخست یادآور می‌شویم اگر فقه در پذیرش اسلام فردی، به اقرار و اعتراف او اکتفا می‌ورزد به خاطر آن است که راه به باطن بسته است و هرگز نمی‌توان باطن افراد را به دست آورد. ولذا اگر در طول معاشرت نفاق او روشن شود، از جرگه مسلمانان بیرون آمده جزو منافقان خواهد بود، گویا نویسنده انتظار دارد که اسلام نبش قلوب کند و درون افراد را آشکار سازد و این امر علاوه بر آن که مفاسد بی‌شماری دارد، امکان‌پذیر نیست.

### سؤال چهارم

علم فقه علمی ظاهر بین است، یعنی به ظواهر اعمال و اعمال ظاهری کار دارد، حتی اسلام آوردن زیر شمشیر را هم، اسلام محسوب می‌کند، جامعه فقهی لزوماً جامعه‌ای دینی نیست.

ویژگی دوم که می‌گوید فقه به ظواهر اعمال سر و کار دارد، تکرار ویژگی سوم است.

شایسته بود نویسنده‌ی محترم به «المحجّة البیضاء» فیض کاشانی ویا «احیاء العلوم» غزالی نظری می‌افکند، و در دو کتاب مباحث متنوعی را که به نام مقربات، مبعادات، طاعات، معصیت‌ها است مطالعه می‌نمود که همگی از فقه اسلامی سرچشمه می‌گیرد، و نمی‌توان همه را ناظر به ظواهر اعمال دانست.

### پاسخ

در این ویژگی به دو مطلب اشاره شده است:

۱. فقه در پذیرش اسلام فرد، به ظاهر اکتفا می‌کند.

اصولاً هر علمی برای خود

۲. فقه به ظواهر اعمال سر و کار

## سؤال پنجم

فقه موجود با يك اخلاق نازل، يك هنر نازل، و يك عقلانیت نازل، و يك سطح معیشت نازل، هم می سازد و جامعه فقهی لزوماً يك جامعه پیشرفته مدرن را اقتضانمی کند.

## پاسخ

معارض در این ویژگی به حق به ابهام گویی پرداخته، و تعبیر «اخلاق نازل»، «هنر نازل»، «عقلانیت نازل» و «سطح معیشت نازل» را به کار برده است. اصولاً روشن نیست که از این تعبیرها چه معنی اراده شده است. در اینجا دو احتمال داده می شود:

اگر مقصود او، این است که فقه اسلامی به خاطر انعطاف پذیریش بر اداری جوامع مختلف توانایی دارد هر چند آن جوامع از نظر فکری و معیشت در سطح پایین باشند، به طور مسلم این کمال فقه است که می تواند در پرتو قوانین انعطاف پذیری خود با هر دو نوع جامعه سازگار باشد.

و اگر مقصود او، این است که فقط

موضوعی دارد و احکام موضوع ویژه خود را صادر می کند، و نباید از آن علم جز وظیفه ی خاص او، انتظار دیگری داشت.

آن چه که ما معتقدیم این است که دین اسلام کامل است و فقه بخشی از اسلام است نه همه اسلام. در تهذیب ظواهر، فقه نقش عمده دارد ولی درباره ی تهذیب نفس باید به مسایل اخلاقی و عرفان اسلامی نیز پرداخت تا به کمک این دو علم و آن چه که در فقه آمده است انسان به کمال خود نائل شود.

در این ویژگی، فقه درمان همه دردها تصور شده و — لذا — از آن انتقاد گشته است در حالی که باید مجموع دعوت اسلامی را در نظر گرفت آن گاه حکمی برای آن صادر نمود.

عالمان اسلامی آیین اسلام را دین انسان ساز معرفی کرده که به همه جوانب زندگی مادی و معنوی انسان، نوعی نظارت دارد. بخشی از آن را فقه و بخش های دیگر را اخلاق و عرفان اسلامی تشکیل می دهد، و هر سه علم با یکدیگر سازگارند و هرگز در مقابل یکدیگر قرار نگرفته اند.

حقوق مستضعفان، و دیگران استوار باشد و با هر نوع زندگی که در آن شراب و قمار و بی‌عفتی به رسمیت شناخته شود مبارزه می‌کند و هرگز خود را با آنها تطبیق نمی‌دهد.

اصولاً پیامبران برای این برانگیخته شده‌اند که محیط‌های فاسد را دگرگون سازند نه این‌که با حفظ موضوع به مدیریت آنها پردازند عدول از اصول به خاطر گسترش قدرت، آموزی اسلامی و خواسته‌ی آموزگاران الهی نیست.

### سؤال ششم

علم فقه، علمی مصرف‌کننده است، و علم فقه موجود مصرف‌کننده، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی و زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی کهن است. این مصرف‌کنندگی نه فقط نسبت به معارف درجه دوم که نسبت به معارف درجه اول هم تحقق دارد.

### پاسخ

نگرش کلی بر علوم متداول حاکی است که غالب علوم از یکدیگر کمک

احکام فقه ناظر به جوامعی است که از نظر اخلاق و هنر و عقل و معیشت در سطح نازلی می‌باشند، این یک نوع تفسیر نادرست از فقه اسلامی است. در روزگاری که مسلمانان در جهان مشعل داران اخلاق و هنر، عقلانیت و معیشت بودند، فقه اسلامی بر اداری چنین جوامعی توانا بود که از نظر علم و دانش، معیشت و زندگی در سطح برتری بودند.

امپراتوری بزرگ اسلام در دوره‌های عباسی و دوره‌های بعد، نشانگر قدرت فقهی اسلام است، که توانست در پرتو قوانین خود چنین تمدن‌هایی را زیر چتر خود قرار دهد.

ظاهراً نویسنده، مطلب دیگری را تعقیب می‌کند و آن این‌که: فقه اسلامی نمی‌تواند جامعه‌های غربی را با ویژگی غربی اداره کند ولی این عدم اداره به خاطر این است که جوامع غربی به دنبال ارزش‌های والا نیست و در اشباع شهوات حیوانی حد و مرزی برای خود قایل نیست.

مسلماً فقه اسلامی با یک جامعه «ماتریالیست» همخوانی ندارد. اسلام هر نوع سیاستی که بر اساس نادیده گرفتن

ولی با این تفاوت که داده‌های پزشکی منابع طبیعی و تجربی دارد، در حالی که فقه از منابع وحی سرچشمه می‌گیرد.

### سؤال هفتم

علم فقه علمی اقلی است، یعنی اقل احکامی را که برای رفع خصومت لازم است می‌دهد و لا غیر، نه این که حداکثر کاری را که برای اداره و تدبیر زندگی لازم است، بیاموزد.

### پاسخ

اولاً: باید توجه نمود که قوانین اسلام منحصر در رفع خصومت نیست. بخشی از قوانین اجتماعی آن آشنا کردن شخص به وظایف است. اصولاً چه بسا افراد يك جامعه با یکدیگر حالت خصومت ندارند، اما نیاز به راهنمایی و آشنا کردن افراد به وظایف خویش دارند.

ثانیاً: در بیان این ویژگی بین قوانین کلی و برنامه‌ریزی خلط شده است، انتظار از يك دین خاتم که با تمام چهره‌های زندگی سازگار باشد این است که کلیات را

گرفته و در عین حال تولید کننده نیز می‌باشند، مثلاً علم فیزیک از ریاضیات کمک می‌گیرد و نسبت به آن مصرف کننده ولی نسبت به مکانیک تولید کننده است.

قانون جاذبه نیوتنی از دانش‌های تولیدی فیزیک است هم‌چنان که قانون انتروپی (سرازیری حرارت به برودت) از تولیدات فیزیک است. عین همین مطلب در فقه حاکم است، فقه از علوم ادبی مانند صرف و نحو و لغت کمک می‌گیرد، زیرا مصادر فقه به زبان عربی است ولی در عین حال منبع تولید هزاران احکام و حقوق است که از کتاب و سنت استفاده می‌کند.

فقه در باب وقت و قبله از علوم ریاضی و هیئت، و در میراث از ریاضیات کمک می‌گیرد و نسبت به آنها مصرف کننده است ولی در سایه‌ی آن به تأسیس احکام فراوانی دست می‌یابد. و این کمال يك علم است که در عین ارتباط، خود تولید کننده می‌باشد.

علم طب از علم بیولوژی، فیزیولوژی، تشریح، کمک می‌گیرد، ولی در عین حال به ساختن يك جامعه سالم کمک کرده و مبدأ احکام و آثاری است.

ساختار اجتماع. به عبارت دیگر: علمی است اجتماعی و سیاسی و لذا تابع مقتضیات اجتماع و سیاست و در خور آنها نه بر عکس، و سیالیت آنها فقه را هم سیال می‌کند، و باز به عبارت دیگر: جهان و تاریخ را فقه و فقه‌ها نمی‌سازد، بلکه جهان و تاریخ تحول خود را دارند و فقه از پس می‌آید تا در جهان تحول یافته و واجد چارچوب و روابط جدید، زندگی را برای آدمیان مطبوع‌تر و بی‌کشمکش‌تر کند.

### پاسخ

در این جا سه نکته را یادآور می‌شویم:

۱. علم فقه بیانگر رابطه‌ی انسان با خدا و ارتباط انسان با انسان است، در مرحله‌ی نخست کوچک‌ترین تأثیری از اجتماع ندارد، زیرا در آنجا جامعه مطرح نیست، و وظیفه انسان در برابر خدا مطرح است بنابراین، منحصر کردن فقه به تأثر از ساختار اجتماع غفلت از رسالت گسترده‌ی فقه است.

۲. فقه در آنجا که در ارتباط مردم با مردم سخن می‌گوید همه جا متأثر از

بیان کرده و برنامه‌ریزی را بر عهده متفکران بگذارد، و اگر بنا بود که علاوه بر کلیات، برنامه‌ریزی نیز کند، آیین خاتم نمی‌گشت؛ زیرا هر زمان و هر منطقه‌ای، برای خود نوعی برنامه‌ای خاص می‌طلبد، و بیان این همه تمهیدات، علاوه بر تعطیلی عقول، مایه‌ی مشکلات است. چگونه می‌توان برای تمام اعصار برنامه‌ریزی کرد زیرا ممکن است چنین برنامه‌ای با همه چهره‌های زندگی تطبیق نکند.

مثلاً اسلام دعوت به نظافت نموده و از مصرف گوشت‌های مضر جلوگیری نموده و پاکی و پاکیزگی را جزو برنامه‌های خود قرار داده ولی این به این معنی نیست که بشر در پیاده کردن این اصل از هر نوع تلاش بی‌نیاز باشد، بلکه تحقق بهداشت جامعه در هر زمان به دلیل استفاده از تجارب علمی آن زمان، باید شکل علمی به خود گیرد.

عین این سخن در مورد قضاوت، محاکمات، روابط بین الملل و غیره نیز جاری است.

### سؤال هشتم

علم فقه علمی است متأثر از

صادر می‌کند، و این سه نوع ویژگی نشانه کمال فقه است نه ضعف آن.

۱. در ارتباط انسان با خدا متأثر از جامعه نیست.

۲. در قوانین ثابت خود ناظر به فطرت ثابت بشر است.

۳. در تحولات زندگی آن‌چنان توانمند است که می‌تواند حکم آن را - بدون آن که از ساختار جامعه متأثر گردد از کتاب و سنت استفاده کند.

۴. فقط در مقررات که لباس احکام شرعی به شمار می‌روند، از ساختار اجتماعی کمک می‌گیرد.

### سؤال نهم

علم فقه کنونی علمی تکلیف مدار است نه حق مدار.

### پاسخ

در فقه اسلامی تکالیف از حقوق جدا شده است، بابتی به نام «احکام» و بابتی به نام «حقوق» داریم، و اصولاً فقها بحثی به نام «الفرق بین الحکم و الحق» دارند و برخی در این مورد رساله‌های مستقل

ساختار جامعه نیست زیرا احکام فقهی بر دو نوع است:

قوانین ثابت و مقررات متغیر، سیالیت فقه مربوط به مقررات است نه قوانین و تفاوت این دو از هم بر اهل فن پوشیده نیست.

معیارهای کلی در اسلام، قوانین ثابتی است که از فطرت انسانی سرچشمه می‌گیرد و هرگز تابع ساختار جامعه نیست و تا انسان، انسان است، این برنامه‌ها بر او حاکم است و در این قسمت میان انسان شرقی و غربی تفاوتی نیست، زیرا فطرت در همگان یکی است.

تحریم ظلم و کذب و خیانت و غش يك قانون ثابتی است، دعوت به عدل و داد، و حفظ حقوق از احکام نیز ثابت می‌باشد.

حفظ برتری اسلام بر کفر، قانون ثابتی است ولی آنچه تغییر می‌پذیرد شکل آن به تناسب زمان‌ها است.

۳. فقه علاوه بر این دو وظیفه، وظیفه‌ی سوم هم دارد، آنگاه که در جامعه تحولاتی رخ می‌دهد با توانمندی حکم آن را بدون آن که از ساختار جامعه متأثر شود

السلطان، حقّ الزارع، حقّ العامل، حقّ المستعير، حقّ الموجر، حقّ الموقوف علیه و....

نوشته‌اند، با این وصف معترض چگونه فقه را منحصر به حکم کرده و حق را از قلمرو فقه بیرون کرده است!

حق و تکلیف دو مفهوم متغایزند و هر يك برای خود احکامی دارند، و احیاناً در مواردی حق با حکم مشتبه می‌شود.

### سؤال دهم

علم فقه کنونی قایل به مصالح خفیه در احکام اجتماعی است و همین مایه‌ی کندی بل توقف حرکت آن شده است.

وجوب نماز و روزه و جهاد و حج، از احکام است، ولی پرداخت نفقه همسرحقی است بر گردن شوهر. ما برای روشن شدن این که فقه اسلامی مملو از حقوق اجتماعی و فردی است نمونه‌هایی از حقوق را در اینجا می‌آوریم تا روشن شود چقدر فقه اسلامی مملو از حقوق است، اینک فهرستی از حقوق در فقه اسلامی:

### پاسخ

این که می‌گویند احکام اسلام بر اساس مصالح خفیه استوار است و لذا نمی‌توان در آن ایجاد دگرگونی کرد به صورت کلی صحیح نیست بلکه احکام اسلام را نسبت به مصالح می‌توان به بخش‌های مختلفی تقسیم کرد:

۱. بخشی از احکام اسلام بر اساس حسن و قبح عقلی استوار است و بشر با مراجعه به وجدان خود از مصالح آن آگاه می‌باشد، قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ  
وَأِتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ  
وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ

حقّ الفقرا، حقّ الإمام و المأموم، حقّ الزوجة، حقّ المسلم علی المسلم، حقّ الطفل، حقّ المعجني علیه، حقّ المرتهن، حقّ الجوار، حقّ المالك، حقّ المساكين، حقّ الزوج، حقّ الوارث، حقّ المدعي، حقّ المستأجر، حقّ الغانم، حقّ البائع، حقّ المشتري، حقّ المتعاقدين، حقّ الشريك، حقّ الواهب، حقّ الغرماء، حقّ المتخاصمين، حقّ المحتال، حقّ



تذکرون (نمل / ۹۰)

عناوین ثانوی است و تشخیص آن به عنوان ضرر و حرج، و اهمّ و مهمّ، چندان مشکل نیست و به خاطر آشنایی با ملاک حکم، فقه کاملاً پویا می‌گردد.

قسمتی از احکام اسلام احکام ولایی است، حاکم پس از مشورت با اهل خبره صلاح مسلمانان را از غیر آن جدا می‌سازد و حکم ولایی صادر می‌کند، چنان که حکم میرزای شیرازی در مورد انحصار تنباکو از این مقوله است.

مصالح و ملاکات برخی از احکام در کتاب و سنت به روشنی بیان شده است، بنابراین هیچ‌گاه این مصالح خفیه که غالباً در عبادات است فقها را از پویایی فقه در مسایل مربوط به جامعه باز نمی‌دارد.

نگارنده در نقد این نظرها، به همین اندازه اکتفا کرده و نویسنده که نزد این جانب از احترام خاصی برخوردار است، به تأمل و تفکر در آنچه که گفته شده، دعوت می‌کند تا به جبران «مافات» بپردازند.

«در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد، به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید». و در این مورد به خاطر آگاهی از ملاکات احکام، فقه تحرك بیشتری پیدا می‌کند.

۲. بخشی از احکام اسلام مربوط به عبادات است و مسلماً از يك رشته مصالح خفیه سرچشمه گرفته ولی نا آگاهی ما از آن مصالح، مایه‌ی کندی اداره جامعه نمی‌شود.

۳. بخشی از احکام اسلام مصالح بسیار روشنی دارد مشروط بر این که با دید واقع بینانه بر آن بنگرند مانند تفاوت‌هایی که در حقوق زن و مرد است. این تفاوت‌ها تبعیض نیست بلکه تفاوت در مسئولیت به خاطر تفاوت در خلقت است اگر ارث مرد را دو برابر زن قرار داده در برابر، هزینه‌ی زندگی را بر دوش شوهر نهاده است.

بخشی از احکام اسلام مربوط به